

مطالبه‌ی اصلی نسل اول روشنفکران ایران:

تحدید قدرت سلطنت

(تاریخ دریافت: ۹۶/۰۳/۲۳ - تاریخ تصویب: ۹۶/۰۷/۱۷)

قربانعلی قربانزاده سوار^۱

سجاد امیدپور^۲

چکیده

هر یک از اقشار مختلف جامعه به سهم خود در تعیین سرنوشت کشور و رقم خوردن تحولات آن به ایفای نقش می‌پردازند. قشر روشنفکر نیز از جمله اقشار جامعه است و از این قاعده‌ی کلی مستثنا نیست. در ایران هم یکی از عناصر مؤثر در تاریخ سیاسی معاصر کشور، قشر روشنفکر است. نسل اول روشنفکران ایران به عنوان طلایه‌دار جریان روشنفکری کشور به تأمل در مسئله‌ی انحطاط و عقب‌ماندگی کشور پرداختند و چرایی این وضعیت را در قالب رابطه‌ی قدرت دولت با جامعه، حدود قدرت دولت و بافت و ساخت قدرت تحلیل کردند. با توجه به این نکته، رسالت پژوهش حاضر، بیان مطالبات نسل اول روشنفکران ایرانی است و در پاسخ به این پرسش که مطالبه‌ی اصلی نسل اول روشنفکران ایران در مورد ساخت قدرت سیاسی کشور چه بود، این فرضیه طرح و با روش کیفی تحلیلی-توصیفی و کتابخانه‌ای-اسنادی بررسی و مشخص شد که خواسته‌ی اصلی این روشنفکران، محدودیت قدرت سلطنت

۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) (a.savar@yahoo.com)

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول) (s.omidpour@atu.ac.ir)

برای تأمین حقوق مردم با حاکمیت قانون بود که در قالب نقد سلطنت مطلقه‌ی استبدادی و حمایت از سلطنت معتدله‌ی مشروطه و حقوق مردم بیان می‌شد که از شاخصه‌های چارچوب نظام مفهومی لیبرالیزاسیون است و بر تحدید قدرت حکومت و تبدیل سلطنت مطلقه به سلطنت مشروطه برای تأمین حقوق شهروندی مردم تأکید دارد.

کلیدواژه‌ها: روشنفکر ایرانی، سلطنت مطلقه و مشروطه، ساخت قدرت، حقوق مردم، لیبرالیزاسیون.

Archive of SID



مقدمه

مکیاولی که دنیای جدید سیاست را کشف کرد، هابز و دکارت، فلسفه‌ی جدید را در این دنیای مکشوف، بنا نهادند. هر چند این فلسفه در سایه‌ی هژمونی تفکر اقتدارگرایی الهیات سیاسی قدما بالید اما نظام قدمایی^۱ را همراه رنسانس، رفرم، فیزیک نیوتن و انقلاب فرانسه، به زیر کشید و شالوده‌ی مناسبات جدید را بنیان گذاشت. با عصر روشنگری در سده‌ی هفدهم و هجدهم، دوره‌ی جدید مناسبات عالم و آدم پدیدار گشت و عقل کوشید تا فرمانروایی خود را در همه‌ی قلمروها مستقر سازد و نوید آزادی از هدایت دیگری^۲ را سر داد. این تحولات عظیم فکری غرب، در شرق به طور عام و در ایران به طور خاص، انعکاس یافت و این انعکاس اندک تمدن جدید غرب، عامل ایجاد بحران در نظام معنایی سنت قدمایی ایرانیان شد و این بازتاب خاص نظری تجدد، در آراء روشنفکران نسل اول ایران پدیدار گشت.

بنابراین، بررسی تاریخ تحول و تفکر سیاسی دوران معاصر ایران، بدون تحلیل جریان روشنفکری و مقوله‌ی روشنفکر^۳ ایرانی، مبهم و پیچیده است. جریان روشنفکری ایران و تولد "روشنفکر ایرانی" یا اندیشه‌ی پیرامون پرسش چرایی عقب ماندگی آغاز شد. بنابراین، اندیشیدن روشنفکران ایرانی به مباحث اجتماعی و سیاسی کشور، در فضای رویارویی با تجدد و با دانش به ضعف ایران، آغاز گشت. با ورود ایران به دوران جدید، پس از عصر زرین^۴ و قرون متمادی زوال اندیشه، به نظر رسید که زمینه و زمانه، مهیای طرحی نو در اندیشه‌ی ایرانی نیست. اقدامات اصلاحی عباس میرزا و دیگر مصلحان، شالوده-

۱. در رابطه با مفهوم نظام قدمایی و جدید بنگرید به: مجموعه آثار جواد طباطبایی بخصوص تأملی درباره‌ی ایران.

۲. Kant, WA, S. 39-40.

۳. Intellectual

۴. Golden Age

ی فصل نوین اندیشه و محمل تولد نسل اول روشنفکران شد. با زایش نسل اول روشنفکران، اندیشیدن پیرامون مسئله‌ی انحطاط، وارد مرحله‌ی جدیدی گشت اما در ادامه‌ی تفکر عصر زرین نبود بلکه نشانگر پایان رکود فکری جامعه و مواجهه‌ی سنت قدمایی با بحران در وجوه فلسفی و معرفت‌شناختی بود. البته تردید در بنیاد متافیزیکی این سنت به معنای جایگزینی مبانی فلسفی نوین نبود بلکه گویای گسست در سیر انحطاطی بود که امکان نوزایی اندیشه را سلب می‌نمود.

مبنای اندیشه‌ورزی روشنفکران نسل اول، از یک زاویه به دو بخش سلبی و ایجابی تفکیک می‌شود. در وجهی سلبی، مبارزه‌ی فکری با استبداد به مثابه ریشه‌ی نگون‌بختی جامعه‌ی ایران و عامل انسداد هر تحولی برای احیای ایران بود اما مشکل تحقیق در اندیشه‌ی نسل اول روشنفکران، در این وجهی سلبی نهفته نیست، بلکه در وجهی ایجابی تفکر آنان است که دچار عدم انسجام در گزاره‌های فکری است. بنابراین، مهمترین اقدام در فهم اندیشه‌ی این روشنفکران، تمهید چارچوب مفهومی مناسب برای صورت‌بندی شاکله‌ی نظری این اندیشه است که در پژوهش حاضر، اندیشه‌های روشنفکران مزبور در چارچوب مفهوم ساخت قدرت سیاسی سنجیده می‌شود و هدف پژوهش، پاسخ به این پرسش است که: مطالبه اصلی نسل اول روشنفکران ایران در مورد ساخت قدرت سیاسی کشور چه بود؟ فرضیه‌ی پژوهش در پاسخ به پرسش فوق عبارت است از: خواسته‌ی اصلی روشنفکران نسل اول ایران در مورد ساخت قدرت سیاسی، محدودیت قدرت سلطنت برای تأمین حقوق مردم با حاکمیت قانون بود.

روش این پژوهش، در بررسی فرضیه‌ی مزبور از حیث محتوا، تحلیلی-توصیفی در چارچوب نظری لیبرالیزاسیون است و از حیث گردآوری داده‌ها، اسنادی است که به متون مربوطه به عنوان زبان مکتوب و گفتمان نوشتاری، استناد می‌شود (مگالاکوی، ۲۰۰۶: ۲۲۲ به نقل از فسایی و عرفان‌منش، ۱۳۹۴: ۶۴)



و متن به منزله‌ی نوعی زبان، بازگوکننده‌ی واقعیت‌ها و پدیده‌های اجتماعی است (ویر، ۱۳۹۰: ۱۲۲-۱۲۴).

چارچوب مفهومی پژوهش

۱) لیبرالیزاسیون و تحدید قدرت سیاسی: مجموعه‌ی متنوع رویدادها در عصر جدید، اوضاع را برای لیبرالیسم مساعد کرد و نظریه‌ی تساهل در سایه‌ی پلورالیسم رشد یافت (هال، ۱۳۷۷: ۳۸۰) و مفهوم لیبرالیزاسیون تبلور یافت. دموکراتیزاسیون، قالبی از افکار و اعمال جهت رفاه عمومی، مطابق رأی مردم است (مریام و دیگران، ۱۳۵۸: ۱۰۸). دموکراسی^۱ به معنای حکومت مردم (نوربخش، ۱۳۷۹: ۶۳) از زمان یونان باستان، صورت‌های مختلف یافته است (بشیری، ۱۳۸۲: ۶۱) چون یک طرح ایده‌آل^۲ هنگام برخورد با واقعیت، تغییر می‌یابد، از برخورد دموکراسی با منشور واقعیت، طیف دموکراسی‌ها مانند دموکراسی نمایندگی^۳، لیبرال دموکراسی^۴، سوسیال دموکراسی^۵، دموکراسی تک‌حزبی^۶ و ... متولد شد. بنابراین، دموکراسی در جریان پیکارهای اجتماعی تکامل یافت (هلد، ۱۳۷۷: ۲۶۲)

لیبرالیزاسیون با دموکراتیزاسیون تفاوت دارد (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۱۲۹). لیبرالیسم مشتق از کلمه LIBER لاتینی به معنای آزاد است که بر اساس حقوق طبیعی به صیانت نفس انسان احترام می‌گذارد. جنگ‌های مذهبی باعث بروز اندیشه‌ی مدارای مذهبی شد اما منحصر به مدارای مذهبی نشد. در اقتصاد به حق مالکیت و خصوصی‌سازی تعبیر شد و در سیاست از تأسیس تشکل‌های

-
۱. Democracy
 ۲. Ideal Type
 ۳. Representative Democracy
 ۴. Liberal Democracy
 ۵. Social Democracy
 ۶. One-Party Democracy

سیاسی و اجتماعی بدون دخالت دولت، تفکیک قوا، جدایی جامعه از دولت و تمایز حوزه‌ی خصوصی فرد از جامعه حکایت می‌کرد. اندیشه‌ی لیبرالی در باب حکومت، در دوران دولت‌های مطلقه برای تحدید قدرت پادشاهان و محدودیت دخالت آنان در جامعه طرح شد و فرآیند طرح و بسط قدرت نظام‌مند و اختیارات قانونمند حاکم برای عدم تجاوز به آزادی‌های فردی، لیبرالیسم یعنی تحدید قدرت سیاسی نام گرفت که با دموکراتیزاسیون یعنی تغییر ساخت قدرت و انتقال آن از حاکم به مردم تفاوت دارد.

وجه تمایز لیبرالیسم از دموکراتیزاسیون این است که در لیبرالیسم پرسیده می‌شود: "حدود اعمال قدرت حکومت چیست؟" ولی در دموکراتیزاسیون پرسش این است که "چه کسی حکومت می‌کند؟" لیبرالیسم، تحدید قدرت حکومت است اما دموکراسی، تقسیم آن قدرت میان مردم است. لیبرالیسم در مادیات و معنویات از آزادی فرد در مقابل حکومت پشتیبانی می‌کند و به آن جنبه از فرد توجه دارد که معطوف به درون است. فرد در لیبرالیسم در جهان پرمخاطره و همراه با رقابت و مبارزه برای بقا قرار می‌گیرد اما دموکراسی می‌کوشد با ساختن جامعه‌ی مبتنی بر توافق مشترک افراد، فرد و جامعه را آشتی دهد و بر آن جنبه از فرد تأکید دارد که معطوف به بیرون است. در فضای اندیشه، لیبرالیسم از دموکراسی متمایز می‌شود اما این به معنای انکار همزیستی آن دو در نظام سیاسی نیست. تفکر لیبرالی بر فرآیند لیبرالیسم تقدم دارد و جنبش فکری لیبرالیسم، مقدم بر لیبرالیسم است (بوردو، ۱۳۷۸: ۱۵). لیبرالیسم در قرون پانزده و شانزده به موازات تلاش نظام جدید برای طرد نظام زمین‌داری ایجاد شد (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۱۳) و در نتیجه، لیبرالیسم با بورژوازی منطبق تلقی گشت؛ زیرا لیبرال‌ها از امتیازات سیاسی و اقتصادی اشرافیت زمین‌دار بر مبنای اصل و نسب در نظام فئودالی انتقاد کردند (هی‌وود، ۱۳۷۹: ۶۱) و طرح اولیه‌ی آزادی اقتصادی بورژواهای لیبرال، نظام سیاسی را نیز متحول کرد (کوتل، ۱۳۵۷: ۹).



لیبرالیزاسیون، فرآیند تحدید قدرت حکومت با هدف آزادی شهروندان از تجاوزات احتمالی دولت، تأسیس تشکل برای آزادی‌های مدنی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و تشکیل جامعه‌ی مدنی در نقش سپر دفاعی میان فرد و دولت است اما دموکراتیزاسیون، فرآیند تغییر ساخت و انتقال قدرت به مردم از طریق توزیع قدرت است. این ادعا که لیبرالیزاسیون به دموکراتیزاسیون منجر می‌شود، بر تقدم گاه‌شمارانه‌ی لیبرالیسم بر دموکراسی استوار است (بوردو، ۱۳۷۸: ۱۷۹)، به این معنا که دموکراتیزاسیون از نظر زمانی بر لیبرالیزاسیون تأخر دارد و به لحاظ منطقی، اعم از آن است. پس، لیبرالیزاسیون عبارت از تحدید قدرت حاکمان و دموکراتیزاسیون به معنای "توزیع نهادمند قدرت" در جامعه است.

۲) روشنفکر و روشنفکری: روشنفکر در یک جا، نظریه‌پرداز انقلاب و در جای دیگر، ایدئولوگ طبقه‌ی حاکم و نظریه‌پرداز محافظه‌کاری است. از این-رو، اصطلاح روشنفکر بر آئین‌شکن، بدعت‌گذار، آزادی‌خواه، انقلابی و سکولار، همچنین محافظه‌کار، هم‌رنگ با جماعت، حامل سنت، هوادار وضع موجود و پاسدار ایمان اطلاق می‌شود (بروجردی، ۱۳۷۷: ۴۵). عده‌ای روشنفکر را شاخص عصر روشنگری یعنی عصر خرد و انگاره‌های لیبرال و سکولار جوامع دموکراتیک می‌دانند (Burn, ۱۹۹۴: ۱۲۰). واژه‌ی روشنفکر به مهارت در کار فکری دلالت دارد و معنای ضمنی خلاقیت هم دارد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۴۷). این تعریف شاید جامع باشد ولی مانع نیست، چون معلمین، دانشجویان، پژوهشگران، بازرگانان و ... روشنفکر تلقی می‌شوند و با وسعت دایره‌ی آن، از ماهیت روشنفکری دور می‌شود. البته، برخی در تعریف جامع‌تر روشنفکری گفته‌اند: روشنفکر برای فکر، زندگی می‌کند و دلبستگی او به زندگی فکری، شباهت بسیار به دلبستگی مذهبی دارد (Hofstadter, 1964: 27).

در رابطه با جریان روشنفکری در ایران باید گفت: در ایران تا پیش از عصر مشروطه، حکومت سلطنت مطلقه تنها شکل نظام سیاسی ایران بود. میراث



باستانی ایران در اعتقاد به حکومت سلطان دارای فره ایزدی، با باور اسلامی اعتقاد به حق الهی سلطنت یعنی اعطای حکومت از خدا به سلطان به عنوان ظل الله در آمیخت و دین و دولت به رغم برخی تعارضات در مقاطعی، یگانه شد که پادشاه از بیضه‌ی اسلام و قلمرو اسلامی حراست می‌کرد و با اهتمام سلطان به اجرای وظایف اسلامی و رعایت ظواهر شریعت، سلطنت او توجیه شرعی می‌یافت (آجودانی، ۱۳۸۷: ۳۷).

اما ناکارآمدی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حکومت قاجار با افزایش استبداد داخلی و افزایش نفوذ خارجی، نارضایتی اقشار مختلف از سلطنت استبدادی مطلقه‌ی قاجاریه را برانگیخت. آگاهی گروه‌هایی از ایرانیان درباره‌ی پیشرفت جوامع غربی، به گسترش تمایلات ضداستبدادی و اندیشه‌ی ترقی خواهی و تجددگرایی در ایران انجامید و یکی از مهم‌ترین مطالبات مردمی عصر قاجاریه، نفی استبداد مطلقه‌ی سلطنت قاجاریه در ایران شد. نکته‌ی مهم که نباید از آن غافل شد این است که این آگاهی و مطالبات عمومی تا حدود زیادی بازتاب تعمق نسل اول روشنفکران ایرانی پیرامون انحطاط ایران و مقایسه‌ی آن با غرب بود و این روشنفکران در ایجاد فضای انتقاد از ساخت قدرت سلطنت مطلقه نقش بسزایی داشتند. رسالت این نوشتار، ایضاح نقش نسل اول روشنفکران ایران در تبیین تحدید ساخت قدرت سیاسی با استناد به آرای سه روشنفکر این عصر- میرزاملکم‌خان، میرزا عبدالرحیم طالبوف و میرزافتحعلی آخوندزاده- در پرتو چارچوب مفهومی لیبرالیزاسیون است.

تلاش نسل اول روشنفکر ایرانی در تبیین تحدید قدرت سلطنت

۱) گذار از سلطنت مطلقه به سلطنت قانونی و حقوق مردم: میرزاملکم‌خان (متولد ۱۲۴۹ق. در جلفای اصفهان) در دوران ناصری و مظفری به اصلاحات علاقمند بود و از پیشرفت و الگوسازی از مدنیت غربی بحث می‌کرد. او در رساله‌های کتابچه‌ی غیبی یا دفتر تنظیمات، انتظام لشکر، مجلس تنظیمات، دستگاه دیوان، رفیق و وزیر و روزنامه‌ی قانون از حکومت و تمدن



اروپایی و حکومت قانون سخن گفت. او در دو مرحله‌ی زندگی سیاسی خود، نگاه متفاوت به سلطنت داشت: در مرحله‌ی اول که مقام برجسته‌ی سیاسی حکومت قاجار بود، از سلطنت مطلقه در قالب تئوری دولت قوی حمایت کرد و در مرحله‌ی دوم که از مقامات خود طرد شد، طرفدار محدودیت اختیارات حکمران شد و موضع رادیکال به حکومت گرفت.

ملکم هنگام حضور در حاکمیت قاجار، سلطنت مطلقه را نخستین قانون نظام حکومتی ایران، و قانون را روش اساسی اجرای حکومت دانست که شاه باید حق انحصاری قانونگذاری و اجرای قانون را با ریاست بر مجلس تنظیمات و مجلس وزرا، اعمال نماید (الگار، ۱۳۶۹: ۳۲)؛ زیرا از نظر او پیشرفت و ترقی در سایه‌ی دیوان‌سالاری منظم تحقق می‌یابد: «چرخ کارخانه و دیوان، شکسته و پوسیده و با مقتضیات زمانه، سازگار نیست. چون کل این نظامات {اصلاحات} بسته به نظام دستگاه دیوان است ... ناچار دستگاه دیوان را باید نظم بدهیم. در واقع، دستگاه دیوان به منزله‌ی چرخ بخار است. تا این چرخ اصلی درست نشود، آن نتایج بزرگ که منظور ماست ابدأ حاصل نخواهد شد، نظم لشکر، نظم مالیات، ضمانت حقوق، پیشرفت پلیتیک، رونق تجارت و ...، حق تفتیش حکومت، کلاً بسته به ترتیب دستگاه دیوان است» (الگار، ۱۳۶۹: ۴۲).

او نظام سلطنتی را که محور اصلی تفکر او است، به دو نوع مطلق و معتدل تقسیم می‌کند: «اگر هم اختیار وضع قانون و هم اختیار اجرای قانون در دست پادشاه است، ترکیب آن حکومت را سلطنت مطلق می‌گویند ... در حکومتی که اجرای قانون با پادشاه، و وضع قانون با ملت است، ترکیب آن حکومت را سلطنت معتدل می‌نامند». سلطنت مطلق نیز از نظر ملکم دو نوع منظم و نامنظم دارد: در نوع منظم، تفکیک قوای محدود وجود دارد که شامل اداره‌ی اختیاری و قانونی است. اداره‌ی اختیاری، بیانگر اختیار مطلق دولت در اجرای حکم است اما در اداره‌ی قانونی، محدود به حکم قوانین معین است که نمی‌تواند دخل و تصرفی در آن نماید (نورایی، ۱۳۵۲: ۶۳).

ملکم در ابتدا بر این باور بود که پادشاه و اولیای دولت، مبتکر و موجد اصلاحات گردند و اصلاح، از بالا رخ دهد اما در دوره‌ی دوم زندگی سیاسی او که با روزنامه‌ی قانون شروع شد، مجلس تنظیمات و مجلس وزرا که در دوره‌ی اول زندگی سیاسی او زیر نظر پادشاه بود به حکومت پارلمانی تبدیل گشت: «باید اقلاً صد نفر از مجتهدین بزرگ و فضلی نامی و عقلای معروف ایران را در پایتخت دولت در یک مجلس شورای ملی جمع کرد و به آنها ماموریت و قدرت کامل داد... آن قوانین و آن اصولی را که برای تنظیم ایران لازم است تعیین و تدوین و رسماً اعلام نماید» (روزنامه قانون، ش ۶۰).

او در روزنامه‌ی قانون نوشت: «تشخیص و تدوین و استقرار قوانین باید حکماً به مشورت و به تصدیق دو مجلس جداگانه باشد. یکی مجلس وکلای ملت که خود ملت منتخب می‌کند و یکی دیگر، مجلس اقطاب که مرکب است از فضلی قوم» (روزنامه قانون، ش ۲۵). در این دوره در اندیشه‌ی ملک‌خان بر تفکیک قوا و قانون تأکید می‌گردد. «وجود قانون در هیچ مملکت ظاهر نمی‌شود مگر به همدستی سه قدرت جداگانه: اول، قدرت وضع قانون؛ دوم، قدرت اجرای قانون؛ و سوم قدرت مراتب اجرای قانون» (روزنامه قانون، ش ۱۴). اندیشه‌ی سیاسی ملک‌خان در این دوره مبتنی بر تفکیک قوا است: «نظم یک دولت این است که اختیار قانون از اختیار اجرا جدا باشد... در این چند سال، جمیع عرایض من جدایی این دو اختیار بوده است: وزرا جدا، مقننین جدا» (طباطبایی، ۱۳۲۷: ۴۹). در نظام فکری ملک‌خان، قانون تنها محدود کننده‌ی قدرت بی‌حد و حصر است و قانون با قانون مهار می‌شود. بنابراین، تفکیک قوا در این چارچوب، وجوب می‌یابد: «قانون در حق جمیع افراد رعایای ایران حکم مساوی دارد. هیچ شغل دیوانی، موروثی نیست. هیچ یک از افراد ایران را نمی‌توان حبس کرد مگر به حکم قانون... دخول جبری در مسکن هیچ رعیت ایران جائز نیست مگر به حکم قانون و عقاید اهل ایران آزاد خواهد بود» (طباطبایی، ۱۳۲۷: ۵۲). مساوات، آزادی اجتماعات، بیان عقاید، قلم، کسب و ... و برابری



مطالبه‌ی اصلی نسل اول روشنفکران... ۱۸۳

در مقابل قانون از جمله حقوق طبیعی و فردی است که ملوک‌خان‌ها را به عنوان حقوق ملت بیان می‌دارد. اصولاً بحث ملوک معطوف به تحدید قدرت حاکمه است و در مورد حدود آزادی می‌گوید: «حد آزادی این است که از آزادی هیچ کس به حق هیچ کس، خللی وارد نیاید» (طباطبایی، ۱۳۲۷: ۱۲۵). او در مورد برابری بر این باور است که: «همگی فرزندان آدم ... در مرتبه واحدند ... و حکم قانون باید در حق جمیع اشخاص از عالی تا دانی و عالم و عامی و امیر و فقیر و شاه و رعیت به مساوات باشد» (طباطبایی، ۱۳۲۷: ۱۶۷). ملوک به امنیت مالی نیز ارجح می‌نهاد: «در دنیا آنچه اموال کسی و اسباب زندگی دیده می‌شود، همه حاصل کار بنی آدم است. در هر ملکی که افراد آن { بطور یقین بدانند آنچه کار می‌کنند حاصل کار خودشان، مال خودشان خواهد بود ... به تحریک حوایج معیشت به میل و جهد پی کار می‌روند و به ظهور جوهر انسانی علی‌الدوام مصدر اعمال مفید می‌گردند. { اگر چنین نشد { بجز فقر و فلاکت و بی‌هنری و بی‌غیرتی، هیچ اثری دیده نخواهد شد» (نورایی، ۱۳۵۲: ۸۷). برخی بر این باورند که تأسیس فراموش‌خانه، تلاش برای استقرار تشکیلات مبتنی بر آموزه‌های اومانیسیم و حقوق و آزادی‌های فردی بود. نگرش لیبرالی ملوک به وظایف دولت، بیان‌گر گرایش او به ناسیونالیسم مترقی است که زمینه‌ساز طرح مفهوم دولت-ملت است (مرشدلو، ۱۳۸۷: ۹۵). در مجموع، سه اصل کلی عقاید سیاسی ملوک عبارتند از: اول، مشروطیت دولت که از آن به حکومت منظم قانونی یا اداره‌ی قانونی تعبیر می‌کند؛ دوم، قانونگذاری تا سیل مصایب را به سد قوانین دفع نماید؛ و سوم، حقوق فردی که منشأ آن را حق طبیعی می‌داند (نورایی، ۱۳۵۲: ۵۸). ملوک با نگاه لیبرالیستی به دولت، وظیفه‌ی آن را به دفاع از مرزها، حفظ امنیت کشور و وضع و اجرای قانون محدود کرد. در اندیشه‌ی سیاسی ملوک که بر مشروطه‌خواهی و حکومت قانون استوار است، تلاش می‌شود قدرت شاه و رفتار حاکمان محلی و دیوانیان مقید به قانون گردد.



۲) از انتقاد به سلطنت استبدادی تا تدوین قانون اساسی و تفکیک قوا: برخی از نوشته‌های میرزا عبدالرحیم طالبوف (متولد ۱۲۵۰ق. در تبریز) به سوسیالیسم گرایش دارد اما توجه او به قانون و جلوگیری از فساد قدرت و پذیرش سلطنت مشروطه در مقابل سلطنت مطلقه، قبول آزادی و مساوات، مدارای مذهبی، جامعه‌ی مدنی و تشکل‌های اجتماعی، نشانگر تأثیرپذیری اندیشه‌ی سیاسی طالبوف از لیبرالیسم است و کلیت اندیشه‌ی او حمایت از قانون، تفکیک قوا، آزادی فردی و ... است؛ زیرا فکر می‌کند تنها راه حل مشکلات، آگاهی از حقوق انسان است: «در صورت ادامه یافتن این جهل و بی‌دانشی و ندانستن حقوق، وطن محبوب در آینده، خانه‌ی شاگرد و نوکر و چوپان ملل اجنبی می‌شود» (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۲۹). طالبوف به استبداد پادشاهی می‌تازد و قدرت تمام‌عیار را سبب فساد و نابسامانی و مانع پیشرفت جامعه می‌داند: «طبقه فقرا بدبختی است که از مادر با زین پالان نزاییده، همچنان نجبا با مهمیز خلق نشده. پس سلاطین مطلقه و اعوان بی‌لجام ایشان، حق در سواری و بارگیری تبعه‌ی مظلوم خود ندارند» (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۳۰). «مردم {از ترس و واهمه نمی‌توانند روی پای خویش بایستند و کارهای مفیده انجام دهند} (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۸). او ضمن تقسیم حکومت به دو دسته‌ی مطلقه و مشروطه در وصف سلطنت مطلقه می‌گوید: «{حکومت مطلقه} در چنین مملکتی تاج و تخت را موروثاً مالکند و وزرا نیز تنها در قبال پادشاه مسئول هستند و اجرای اوامر او را می‌کنند و قانون مخصوص ندارند و یا اگر دارند وضع و اجرای آن هم مخلوط است ... جان و مال و اختیار تبعه در قبضه‌ی اقتدار اعلیحضرت است، تبعه و رعایا تنبیه هیچ تقصیر را قبل از صدور نمی‌دانند گاهی آدم کشنده را می‌نوازند، گاهی مقتول را بی‌گناه می‌سازند، ریاست مملکت را به حکام می‌فروشند، و مالیات تبعه را به اجاره می‌دهند» (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۲۷). از نحوه‌ی تقسیم سلطنت در اندیشه‌ی طالبوف و تأکید بر مشروطیت آن، وجه لیبرالی تفکر او هویدا است. او درباره‌ی حکومت مشروطه می‌نویسد: «{سلطنت مشروطه} آن



است که علیرغم موروثی بودن تخت و تاج مملکت، اداره‌ی مملکت را قانون اساسی در مجلس و سناتو یا نجبا که پادشاه تعیین می‌کند و مجلس و کلا که ملت از بین خود منتخب می‌نمایند قسمت شده، تدبیر مصالح جمهور، تعیین بودجه، وضع قانون و اعلان جنگ و صلح همگی موقوف به رد و قبول این دو مجلس است» (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۲۸). تفکیک دستگاه وضع قانون از هیئت مجریه و انتخاب مقتنین از شرایط اصلی حکومت معتدله است (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۱۱) و نخستین وظیفه‌ی نمایندگان ملت، تدوین قانون اساسی است تا در پرتو آن: «اصول حق پادشاه، تعیین مخارج دربار، حق تبعه، حق مجلس و کلا، حق سناتو، حق وزرا، حق استقلال دستگاه عدلیه واضح و معین و مشخص باشد تا این سند برقرار نشود نه و کلا می‌توانند کاری بکنند و نه وزرا مسئول هستند» (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۱۱)، زیرا هر جا قانون اساسی نیست، تبعید کورکورانه، تقلید بی‌شعورانه و رعب وحشیانه است (طالبوف، ۱۳۵۷: ۱۵۹). طالبوف آزادی‌های سیاسی را لازمه‌ی حیات می‌شمارد و در این باره می‌گوید: «آنچه مایه‌ی تأسف است این است که ایرانی از عوالم بی‌خبر و از نعمت الهی محروم مانده. حال آن که بشر هستند، از سایرین نوع خود بی‌شبهه استعداد ایشان کمتر نیست. بالطبع بایست این آزادی را داشته باشند» (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۸۹). آزادی، ثروتی عمومی است، آزادی نه مقدمه و نه نتیجه است یعنی وری قاعده‌ی منطقی است، آنچه از همه‌ی قواعد منطقی مستثنی است فقط آزادی است (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۲۱). طالبوف آزادی هویت، عقاید و قول یا بیان را از عناصر آزادی می‌داند و از حق آزادی انتخابات، مطبوعات و اجتماع سخن می‌گوید (آدمیت، ۱۳۶۳: ۳۴). او در دفاع از آزادی بیان بر این باور بود که: «کم گوی و بجز مصلحت خویش مگو چیزی که نپرسند تو از پیش مگو» منطق این شعر، شایسته‌ی جهان مدنیت نیست، بلکه تعلق به دوران تاریکی و اهریمنی دارد که زبان هر کس را که صلاح غیر می‌گفت، می‌بریدند و دنیا و مافیها تیول مقتدرین و تبه‌کاران بود» (طالبوف، ۱۳۵۷: ۲۳ - ۲۲). طالبوف در مدارای

مذهبی، معتقد است عقاید هر کس برای او محترم است. «با عقاید باطنی کسی نباید کار داشت ... هر چه خواهی باش. ما با عقاید تو چی کار (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۴). از برکت علم و معارف، ما فهمیده‌ایم که ادیان هر قوم از فضایل روحانی و احترام عواید و از خصایص ممدوحه‌ی انسانی است. ایام جهت و تعصب، گذشته و به دوره‌ی آزادی عقاید و احترام ادیان ملل داخل شده‌ایم» (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۸۱). در کشورهای اروپایی با تأسیس قانون اساسی، مردم از برکت آزادی عقاید، آرای خویش را نشر داده‌اند و فرقه‌های مختلف پدید آوردند (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۲۲). توجه او به ایجاد انجمن‌ها و احزاب و گروه‌های مختلف بیانگر علاقه‌ی او به جامعه‌ی مدنی به عنوان حائل دولت و فرد است.

۳) از مضرات سلطنت استبدادی تا فوائد سلطنت معتدله‌ی مشروطه: شواهدی از خواست تغییر ساخت قدرت در اندیشه‌ی میرزافتحعلی آخوندزاده (متولد ۱۹۱۱ ش. در خانات شکی) وجود دارد، چنان‌که اظهار داشت: «ای اهل ایران، اگر تو از نشئه‌ی آزادی و حقوق انسانیت خبردار بودی، به این گونه ذلت، متحمل نمی‌گشتی. طالب علم شده، دست اتحاد به هم داده و مجمع‌ها، بنا می‌نمودی ... تو در عدد و استطاعت به مراتب از دسپوت و عمالش زیادتری. برای تو فقط یکدلی و یک جهتی لازم است. اگر این حالت یعنی اتفاق برای تو میسر می‌شد برای خود فکری می‌کردی و خود را از عقاید پوچ و ظلم و استبداد نجات می‌دادی» (آخوندزاده، بی‌تا: ۶۰). اما محور تفکر سیاسی او تغییر دولت استبدادی به حکومت مشروطه‌ی قانونی و محدودیت یافت قدرت است. «دسپوت یعنی شهریاری که در اعمال خود به هیچ قانون، متمسک و مقید نبوده و به جان و مال مردم، بلاحد و انحصار تسلط داشته و همیشه به هوای نفس خود رفتار بکند و مردم در تحت سلطنت او عبد دنی و رذیل بوده و از حقوق آزادی و بشریت به کلی، محروم باشند» (آخوندزاده، بی‌تا: ۳). مضرات حکومت استبدادی در اندیشه‌ی آخوندزاده صرفاً معطوف به توده‌ی مردم نیست چون نخبگان نیز از آفات حکومت مستبد، مصون نیستند: «در سراسر دستگاه



دیوان { یک کتاب قانون در دست نیست و جزای هیچ گناه و اجر هیچ ثواب، معین نمی‌باشد به عقل هر کس هر چه می‌رسد، معمول می‌دارد. نه در محاکم شرع، دفتری هست و نه در دیوانخانه‌های عرف، ضبط و ربطی. خلاصه نه قانونی هست، نه نظامی و نه اختیار معینی» (آخوندزاده، بی‌تا: ۴۴). «کیست که سرنوشت وزیرانی چون میرزا ابراهیم شیرازی و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و میرزا تقی‌خان امیرکبیر را نداند؟ همه‌ی اینها از آثار دولت بی‌قانون است» (آخوندزاده، بی‌تا: ۶۴). آخوندزاده در مورد آزادی فکر اظهار داشت: «هرگاه اجتماعات بشری به افراد خودشان در خیالات، آزادی نبخشند و ایشان را مجبور سازند که هر چه از آباء و اجداد و اولیای دین مقرر است، به آن اکتفا کنند... و عقل خودشان را در امور مدنیت کارگر نسازند، افراد آنها... شبیه اسب‌های آسیاب‌اند که هر روز در دایره‌ی معینه، گردش می‌نمایند... الی انقراض عالم... ترقی انسان نوع انسان به عقل است، و برای عقل این بیچارگان راه جولان بسته شده است» (آخوندزاده، ملحقات ۱: ۴۰۰-۴۰۳). ترقی مغرب در علم و مدنیت در سایه‌ی آزادی خیال صورت گرفت (آخوندزاده، نامه‌ها: ۱۲۲).

آخوندزاده از نبود قانون رنج می‌برد و خواستار تبدیل سلطنت مطلقه‌ی استبدادی به سلطنت معتدله‌ی مشروطه بود. از نظر او نظام مشروطیت، حکومت مبتنی بر پایه‌ی قانون اساسی عرفی موضوعه‌ی عقلی انسانی است (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۴۵ و ۱۴۷). او حتی قانون اساسی را ضامن سلطنت می‌داند و در پاسخ به استدلال اهل استبداد در باب اهمیت نشر علم و کارویژه‌ی آن در حفظ سلطنت، بیان نمود: «هر گاه بزرگان دولت اعتراض کردند که با انتشار علوم، سلطنت مستقله، مبدل به سلطنت معتدله خواهد شد، این جواب را می‌توان داد که در صورت عدم انتشار علوم، خاندان یک سلسله سلاطین مستقله‌ی بالکلیه



۱. با خاطر فقدان سال انتشار کتاب و احتمال ایجاد تشویش با تکرار «بی‌تا»، ترجیح داده شد که نام کتاب آورده شود.

در معرض انقراض است یعنی در آن صورت به عوض یک پادشاه مستقل، ظهور پادشاه مستقل دیگر از دودمان دیگر متصور و یحتمل است ... پس رجال دولت که مانع انتشار علوم‌اند در حقیقت، بواسطه‌ی استبداد و سهو خودشان باعث انقراض سلسله‌ی ولی‌النعمة خودشانند» (آخوندزاده، کمال‌الدوله: ۲۷۴). نظام سیاسی مملکت از نظر آخوندزاده باید بر مشروطیت و محدودیت قدرت دولت بنا شود و قانون بر اجتماع، حاکمیت یابد و پارلمان که دو مجلس دارد، قانونگذار باشد: «پارلمان تشکیل می‌شود از دو مجمع، یکی مجمع وکلای رعایا و دیگری مجمع وکلای نجبا. کل قوانین سلطنت در مجمع اولی ترتیب یافته، به ملاحظه‌ی مجمع ثانی پیشنهاد می‌شود. در صورت موافقت این دو مجمع، به امضای پادشاه رسیده، مجری می‌گردد و پادشاه اصلاً قدرت ندارد که بر خلاف قوانین مزبور اقدام نماید» (آخوندزاده، ملحقات: ۱۱-۱۰). وجود دو مجلس در یک نظام سیاسی که یکی از نجبا و شاهزادگان باشد، به دلیل حضور و مشارکت نیروهای سنتی در بافت قدرت، نشانگر لیبرالیزاسیون است. اندیشه‌ی سیاسی آخوندزاده بر حقوق اجتماعی طبیعی یعنی بنیاد فلسفه‌ی سیاسی جدید مغرب زمین بنا شده است. او در مورد حقوق و آزادی‌های فردی بیان کرد: «هر فرد آدمی که قدم به عالم هستی نهاد باید به حکم عقل سلیم از نعمت حریت کامله بهره‌مند شود» (آخوندزاده، کمال‌الدوله: ۴۵۲). او از دو نوع آزادی - روحی و جسمی - سخن گفت: «حریت جسمانی‌ی ما را فرمانروایان دسپوتی از دست ما گرفته، در این حیات دنیوی‌ی بالمره ما را محکوم فرمایشات خودشان کرده ... بارکش انواع و اقسام تحمیلات و تکلیفات شاقه نموده‌اند و در این ماده هم ما عبد ذلیل و بندگان بی‌اختیار ظالمان بوده و از نعمت آزادی بی‌بهره - ایم» (آخوندزاده، نامه‌ها: ۴۵۳). او آزادی فکر و بیان را از ملزومات تحدید ساخت قدرت و از حقوق عمده‌ی فرد می‌داند. «انسان در عالم حیوانات نوعی است که باید متصل، طالب ترقی باشد و ترقی بدون آزادی خیالات، امکان‌پذیر نیست ... سیویلیزاسیون {تمدن} در صورتی امکان خواهد داشت که افراد جماعات در



خیالات خودشان مقید نباشند بلکه هر فرد هر چه بخواهد بگوید و هر چه بتواند بکند» (مؤمنی، ۱۳۵۱: ۹۳).

نتیجه‌گیری

هدف این نوشتار، بررسی دغدغه و مطالبه‌ی اصلی نسل اول روشنفکران ایران در مورد ساخت قدرت سیاسی بود که مشخص شد این روشنفکران در وجهی سلبی، به مبارزه‌ی فکری با استبداد به عنوان عامل انحطاط جامعه و مانع احیای ایران توجه نمودند و در وجهی ایجابی، به مذاقه‌ی مسأله در قالب مفاهیم حقوق طبیعی مردم، ساخت قدرت، سلطنت مطلقه و مشروطه در چارچوب نظری لیبرالیزاسیون پرداختند و حاکمیت قانون، مشروطیت پارلمانی و حقوق شهروندی در قالب آزادی‌های مدنی از جمله خواسته‌های این روشنفکران بود. استبداد مطلقه از مؤلفه‌های ساخت قدرت سیاسی ایران به معنای تمرکز قدرت در دست پادشاه خودکامه، بدون محدودیت قانونی و عدم پاسخگویی به حکومت‌شوندگان بود و تأکید علماء بر لزوم عدالت سلطان، بیشتر جنبه‌ی اخلاقی و ارشادی داشت و تعهدی برای حکومت ایجاد نمی‌کرد. در چنین فضایی بود که روشنفکران ایران به تأمل در قدرت سیاسی کشور در پرتو مفاهیم مزبور پرداختند. یکی از دلایل گرایش نسل اول روشنفکران ایرانی به تحدید ساخت قدرت حکومت و لیبرالیزاسیون، فضای لیبرالی حاکم بر غرب است؛ زیرا روشنفکران ایران متأثر از آن بودند. دلیل دیگر نیز لزوم محدودیت سنت کهن سلطنت مطلقه‌ی ایران به قانون برای دفاع از حقوق مردم، مطابق الگوی مورد نظر نسل اول روشنفکران ایرانی بود.



منابع

الف) فارسی:

- آدمیت، فریدون، (۱۳۴۹) اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران: خوارزمی.
- _____، (۱۳۶۳) اندیشه‌های طالبوف تبریزی، تهران: دماوند.
- _____، (بی‌تا) مکتوبات کمال الدوله، به نقل از آدمیت، فریدون، (۱۳۴۹) اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران: خوارزمی.
- _____، (بی‌تا) ملحقات، به نقل از فریدون آدمیت، (۱۳۴۹) اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران: خوارزمی.
- آل احمد، جلال، (۱۳۷۳) در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران: فردوس.
- آجودانی، لطف‌الله، (۱۳۸۷) روشنفکران ایران در عصر مشروطیت، تهران: اختران.
- الگار، حامد، (۱۳۶۹) میرزا ملکم‌خان، ترجمه جهانگیر عظیم، تهران: شرکت سهامی انتشار با همکاری مدرس.
- بشیریه، حسین، (۱۳۷۶) تاریخ اندیشه سیاسی قرن بیستم، ج ۱، تهران: نی.
- _____، (۱۳۸۲) آموزش دانش سیاسی، تهران: نگاه معاصر.
- _____، (۱۳۸۶) عقل در سیاست، تهران: نگاه معاصر.
- _____، (۱۳۸۴) جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نی.
- بروجردی، مهرداد، (۱۳۷۷) روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: فرزانه.
- بوردو، ژرژ، (۱۳۷۸) لیبرالیسم، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: نی.
- برووفنوسکی و مازیلش، (۱۳۸۳) سنت و روشنگری در غرب، ترجمه لی‌لا سازگار، تهران: آگه.
- پال، جانسون، (۱۳۸۶) روشنفکران، ترجمه احمد تدین، تهران: فرزانه روز.



مطالبه‌ی اصلی نسل اول روشنفکران... ۱۹۱

دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۳) لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.

سگال، ایلین، (۱۳۵۷) انسان چگونه دنیای خود را گسترش می‌دهد، ترجمه محمدتقی بهرامی حران، تهران: سیم‌غ.

شاپیرو، جان سالوین، (۱۳۸۰) لیبرالیسم، ترجمه محمدسعید کاشانی، تهران: مرکز. طالبوف، میرزا عبدالرحیم، (۱۳۴۶) کتاب احمد، ج ۲، به کوشش مؤمنی، تهران: جیبی.

_____، (۱۳۴۶) مسائل الحیات، به کوشش باقر مؤمنی، تهران: جیبی.

_____، (۱۳۵۷) مسالک‌المحسنین، ج ۲، تهران: شبگیر. _____، (۱۳۵۷) آزادی و سیاست، به کوشش ایرج افشار، تهران: سحر.

_____، (۱۳۵۷) سیاست طالبی، به کوشش رحیم رئیس‌نیا و دیگران، تهران: بی‌نا

قرلسفلی، محمدتقی، (۱۳۸۰) قرن روشنفکران، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها با همکاری هرمس.

کوتل، راین هارد، (۱۳۵۷) لیبرالیسم، ترجمه منوچهر فکری ارشاد، توس.

گودرزی، غلامرضا، (۱۳۸۳) دین روشنفکری مشروطه، تهران: اختران.

گودرزی، غلامرضا، (۱۳۸۶) تجدد ناتمام روشنفکران ایران، تهران: اختران.

محیط طباطبایی، محمد، (۱۳۲۷) مجموعه آثار ملک‌خان، تهران: گردون.

_____، (۱۳۶۹) قانون، تهران: کویر.

مؤمنی، باقر، (۱۳۵۱) مقالات، تهران: آوا.

معین، محمد، (۱۳۶۲) فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.

نورائی، فرشته، (۱۳۵۲) تحقیق در افکار ملک‌خان ناظم‌الدوله، تهران: جیبی.

نوربخش، سیدمرتضی، (۱۳۷۹) واژگان جامعه‌شناسی، تهران: نارالله.

هانتینگتون، ساموئل، (۱۳۷۳) موج سوم دموکراسی، ترجمه احمد شهباس، تهران: روزنه.

هی‌وود، اندرو، (۱۳۷۹) درآمدی بر ایدئولوژی سیاسی، ترجمه محمد رفیع مهرآبادی،



شماره ۱۳
سال چهارم، بهار ۱۳۹۷

تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.

وبر، ماکس، (۱۳۹۰) روش‌شناسی علوم اجتماعی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: مرکز.

فسایی، صادق و سهیلا عرفان‌منش، (۱۳۹۴) مبانی روش‌شناختی پژوهش اسنادی در علوم اجتماعی، راهبرد فرهنگ، ش ۲۹، صص ۶۱-۹۱.

مرشدلو، جواد، (۱۳۸۷) توسعه سیاسی و روشنفکران دوره مشروطه (ملک‌خان، نظریه-پردازان نوسازی سیاسی در صدر مشروطه)، مجله کتابداری و نسخه‌پژوهی: کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۲۶، صص ۹۲-۹۷.

هلد، دیوید (۱۳۷۷) دموکراسی، در مجموعه خرد و سیاست، (۲۶۲) به کوشش عزت‌الله فولادوند، تهران: نشر نو.

هال، جان (۱۳۷۷) لیبرالیسم، در مجموعه خرد و سیاست، (۳۸۰) به کوشش عزت‌الله فولادوند، تهران: نشر نو.

مریام، چارلز و دیگران (۱۳۵۸) آشنایی با علم سیاست، (۱۰۸) ترجمه بهرام ملکوتی، تهران: سیمرغ.

(ب) انگلیسی:

Bauman, Zygmant (1995), *Intellectuals in the Postmodern World, Life in Fragment*, Oxford: The Oxford University Press.

Burn, Black (1994), *The Oxford Dictionary of Philosophy*, Oxford: The Oxford University Press.

Mannheim. K (1956) *The Problem of Intelligentsia on the Sociology of Culture*, Edited by K. Mannheim, New York: International Publishers.

Gramsci, A (1971) *Selections from Prison Notebooks*, London.

Hofstadter, R (1964) *Anti-Intellectualism in American Life*, New York
به نقل از حسین بشیریه، (۱۳۷۴) جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.

